

# انسان و چهار نوع رابطه

## انسان و چهار نوع رابطه

در رابطه با موضوع خودسازی در اسلام، مواردی را عنوان نمودیم. از جمله مباحث مطرح شده، چهار نوع رابطه انسان و اصلاح آن بود. آن روابط عبارت بودند از: اصلاح رابطه انسان با خود، انسان و جامعه، انسان و طبیعت، و اصلاح رابطه انسان با خداوند. در این مبحث به موضوع رابطه انسان و خداوند می پردازیم. رابطه انسان و خالق از اهمیت ویژه ای برخوردار است، زیرا با روشن شدن این موضوع و اصلاح این رابطه، دیگر روابط نیز اصلاح خواهند گردید، و در غیر این صورت، تضمینی برای اصلاح آن سه رابطه دیگر نخواهد ماند. انسانها دارای سه دیدگاه عمده در این زمینه هستند:

- 1 - گروهی به خاطر میل به زیبایی های بهشت و تمایل به داشتن آخرتی خوش، خواستار رابطه با خداوند هستند. آنها اوصاف بهشت را شنیده و برای رسیدن به این نعمتها، خدا را عبادت می کنند.
- 2 - گروه دوم کسانی هستند که به دلیل ترس از جهنم و عذاب آن، به خداوند پناه می برند، و اگر این ترس نبود، خدا را نیز عبادت نمی کردند.
- 3 - گروه سوم کسانی هستند که خداوند را عاشقانه دوست می دارند و او را تنها به این دلیل که شایسته پرستش است، عبادت و پرستش می کنند. این عشق و این رابطه زیباترین، والاترین و بهترین نوع رابطه با خداوند است. طبق فرمایشات امام علی(ع)، انسانهای آزاده، رابطه ای این گونه با خداوند دارند.

### تفاوت پرستش و اطاعت

پرستش نتیجه عشق است و در غیر این صورت پرستش نیست، بلکه اطاعت است. و فرق است میان اطاعت و پرستش. زور می تواند عامل و علت اطاعت باشد، اما حقیقت پرستش تنها در سایه عشق و محبت فوق العاده وجود می آید. انسان عاشق قرار و اختیار را از کف می دهد و مجذوب معشوق خود می شود و او را می پرستد. بنابر این اگر بخواهیم خداوند را حقیقتاً پرستش نمائیم، لازم است که رابطه ما با او، رابطه از نوع سوم آن، یعنی رابطه عاشقانه با او باشد. به این معنا که در صورت فرض عدم وجود بهشت و جهنم و روز قیامت و آخرت، ذره ای از عشق ما به او کاسته نشده و همچنان خالصانه او را پرستش نمائیم. پرستشی که نه به خاطر بهشت و جهنم، که حقیقتاً از عشق به خود او سرچشمه گرفته باشد. شاعران و عارفان ما ریشه رابطه خدا با انسان را عشق می دانند و رابطه انسان با خدا را هم در سایه عشق ترسیم می کنند.

پیش از اینت بیش از این اندیشه عشاق بود

مهر ورزی تو با ما شهره آفاق بود

پیش از این کین سقف سبز و طاق مینا برکشند

منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

سخن حافظ که کاملاً منطقی و عرفانی است، با اندیشه ای در سایه وحی سروده شده است. حافظ می گوید، ما به او محتاج بودیم، چون ما عبد هستیم و او رب، ما مخلوقیم و او خالق، ما به او محتاجیم و او به ما مشتاق. خداوند احتیاج ما آدمیان را در سایه لطف و عشق خود برآورد. رابطه انسان و خدا از ازل اینگونه ترسیم شده است.

رابطه خدا با انسان در رابطه عشق تفسیر می شود و رابطه انسان نیز با او می بایست از مسیر عشق بگذرد و این رابطه تنها در همین میسر است و بس. خدا پرستی حقیقی زمانی است، که انس و الفت با خدا باشد، همانگونه که از دیدن دوستی و رفیقی خوشحال می شویم و مسرور و از دوری او غمگین و محزون، ارتباط با خداوند نیز اینگونه انس و الفت را می طلبد و اگر اینگونه شد، خوشی را در غیر او دیگر نمیتوان یافت. امام زین العابدین (ع) می فرماید، اگر از شرق تا غرب عالم، هیچ انسانی نباشد ولی قرآن با من باشد، من هیچ گونه احساس و حسرت و غربت نخواهم کرد.

این احساس سرشار از زیبایی و لطافت، نمایانگر ارتباط بسیار نزدیک با خداوند است. البته این احساس و این لطافت برای همه کس میسر نیست، نباید انتظار داشت که بتوان دقیقاً مانند احساس امام را داشت، اما حداقل خدا را به اندازه بعضی از دوستانمان، دوست بداریم، و از دوری او محزون شویم و از قرابت و نزدیکی او مسرور. انس و محبت امام گونه با خدا، انسان را علی گونه می نماید. این علی (ع) است که در دعای شریف کمیل می گوید، خدایا هر گونه عذاب و بلا را تحمل می کنم، ولی جدائی تو را چگونه تحمل کنم. اگر من را در جهنم بیاندازی به خاطر اینکه تو را دوست دارم، آنجا هم تو را صدا خواهم زد، و فریاد خواهم کشید که تو محبوب من هستی. این چگونه عشقی است و چگونه محبتی؟

انسان گاهی می بایست به خود تذکر دهد، خداوند، تا بحال چقدر ما را از پرتگاه خطر نجات داده است، چند بار گرفتار بوده ایم و او ما را رهائی بخشیده است. اگر انسان این مسائل را در نظر بگیرد، محبت او نسبت به خداوند بیشتر می شود، به گونه ای که این محبت از دل او رانده نخواهد شد. اگر این عشق الهی در انسان زنده و شعله ور شود، آنچنان کانون روح انسان را گرم و داغ و استوار می سازد، که در مقابل هیچ کمبودی، احساس نیاز نمی کند. گاهی از اولیاء خدا همه چیز را می گرفتند، اما این لیخنند و این نشاط چهره را نمی توانستند از آنها بگیرند. بر داود پیامبر چه ها که نرفت و چه بلاها که نکشید اما ذره ای از ایمان او کاسته نشد. مورخین در باره امام حسین (ع) نوشته اند که در روز عاشورا، هر لحظه که به ساعت شهادت او نزدیکتر می شد، چهره او بر افروخته تر می گشت. مگر میتوان تصورش را کرد، مصیبت روی مصیبت، گرفتاری پشت گرفتاری و عزا در پس عزا. می دانست که تا لحظاتی دیگر او را شهید خواهند کرد و خانواده اش را به اسیری خواهند برد، اما مورخین نوشته اند که لحظه به لحظه چهره امام حسین (ع) با نشاط تر و بر افروخته تر و گل گون تر می شد. این بدان دلیل است که او ارتباطش با خدا آنقدر محکم و نزدیک است که اصلاً خودش را در این دنیا احساس نمی کند.

داستان حضرت یوسف و ذلیخارا شنیده اید؟ زنهایی مصر به ذلیخا خرده می گرفتند که تو چگونه زن قدرتمندی هستی که در مقابل غلام خودت خود را باختی و نتوانستی خود را کنترل نمائی و عاشق او شدی؟ ذلیخا زن با هوش و زیرکی بود، گفت جواب شما را خواهم داد. روزی ترتیب مجلسی را داد و به یوسف گفت، وقتی من اشاره کردم تو وارد مجلس شو. ذلیخا تمام زنهایی که او را ملامت می کردند به این مجلس دعوت نمود و به هر کدام از آنها یک ترنج داد و یک کارد و گفت اینها را در دستتان بگیرید، من الان یوسف را صدا میزنم، شما وقتی او وارد شد، ترنج خودتان را پوست بکنید. گفتند بسیار خوب. زمانی که یوسف وارد مجلس شد، زنان چنان محو در زیبایی او شدند که بدون اینکه متوجه شوند، با کارد دستهای خود را زخمی نمودند. بعد از رفتن یوسف، متوجه شدند که دستهایشان خون آلود است و تازه احساس درد کردند. وقتی عشق و محبت به نهایت خودش برسد، انسان دیگر در آن محیط خود را احساس نخواهد کرد. امام علی در یکی از جنگها تیری بر پایش نشست و خارج کردن تیر از پا بسیار درد آور بود، به جراحان توصیه شد زمانی که امام علی به نماز می ایستد تیر را از پای او خارج کنند، زمانی که امام به نماز ایستادند تیر را از پای او خارج ساختند، بدون اینکه آن حضرت کوچکترین احساسی نماید. این همان عشق به کمال رسیده ای است که تصورش نیز برای ما مشکل است. اگر محبت در دل انسان نسبت به معشوقش حاصل شد، خود به خود از او پیروی خواهد کرد.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

بگو ای پیامبر اگر شما محبت به خدا دارید، از من پیروی کنید، آنگاه خداوند به شما محبتش را ارزانی خواهد داشت.

این آیه قرآن است. خداوند می فرماید سعی کنید رابطه شما با خدا بر اساس عشق و محبت باشد، پیروی خود به خود حاصل خواهد شد. عبادتی که از روی محبت باشد لذت آور است. اینکه می بینیم بعضی از بزرگان مثل شیخ انصاری در گرمای شدید نجف اشرف علی رغم تشنگی شدید بدون توجه به تشنگی ساعتها به عبادت می ایستد، به دلیل عبادت توأم با محبت فراوان است. روزی شیخ انصاری وارد خانه شد و شدیداً تشنه بود. گفت لطفاً کمی برای من آب بیاورید، خانم ایشان رفت تا آب تهیه کند، شیخ زمان را برای اینکه دو رکعت نماز بخواند، مناسب یافت، به نماز ایستاده و مشغول عبادت شد. خانم ایشان آب را آورد و کنار ایشان گذاشت و اشاره کرد که

آب را کنار تان گذاشتم. نماز اول تمام شد و محبت ایشان به نماز بیشتر شد، نماز دوم را بستند و نماز سوم و ... آب گرم شد. تا اینکه همسر ایشان آمد و گفت، این آب را برای شما آورده ام، چند بار هم عوض کردم، بنوشید. زمانی که انسان به خاطر محبت وارد عبادت نماز میشود، از آن لذت فراوان می برد. نمازی که نه برای بهشت و نه از ترس آتش جهنم باشد. عالی ترین نوع عبادت، عبادت عاشقانه حق است. با دو غزل زیبا و دل انگیز از حافظ که این رابطه لطیف و عاشقانه را توصیف می نماید، عرایض را به پایان می رسانم:

سرو چمان من چرا، میل چمن نمی کند  
همدم گل نمی شود، یاد سمن نمی کند  
دی گله ای ز طره اش کردم و از سر فسوس  
گفت که این سیاه کج گوش به من نمی کند  
تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او  
زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند  
پیش کمان ابرویش لایه، همی کنم ولی  
گوش کشیده است از آن گوش به من نمی کند  
با همه لطف دامن آیدم از صبا عجب  
کز گذر تو خاک را مشک ختن نمی کند  
چون ز نسیم میشود زلف بنفشه پر شکن  
و ه که دلم چه یاد از آن عهد شکن نمی کند  
دل به امید روی او همدم جان نمیشود  
جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند  
ساقی سیم ساق من، گر همه درد میدهد  
کیست که تن چو جام می، جمله دهن نمی کند  
دستخوش جفا مکن آب رخ که فیض ابر  
بی مدد سرشک من در عدن نمی کند  
کشته غمزه تو شد حافظ نا شنیده پند  
تیغ سزاست هر که را فهم سخن نمی کند

حافظ در جای دیگر می فرماید:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند  
نه هر که آینه سازد سکندری داند  
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست  
کلاه داری و آیین سروری داند  
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن  
که خواجه خود روش بنده پروری داند  
غلام همت آن رند عاقبت سوزم  
که در گدا صفتی کیمیاگری داند  
وفا و عهد نکو باشد از بیاموزی  
وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند  
ببایختم دل دیوانه و ندانستم  
که آدمی بچه هم شیوه پری داند  
هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست  
نه هر که سر بتراشد قلندری داند  
مدار نقطه بینش ز حال تست مرا  
که قدر گوهر یکدانه گوهری داند  
ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه  
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند